



پیر مرد کلیله و دمنه و کاستاندا

شهرام گودرزی منفرد

□ در اندیشه‌ی بشر نمی‌توان قائل به هیچ مرز و محدوده‌یی شد و آن‌جا که برای کشورها و قبایل و خانه‌ها می‌توان مرز کشید برای افکار بشری نمی‌توان مرزی کشید، و هر اندیشه‌یی که مطرح شود متعلق به تمامی بشر است و هر کتابی و نوشته‌یی که به رشته‌ی تحریر درمی‌آید، متعلق به یک فرد، نسل، شهر و منطقه‌ی خاص نیست؛ بلکه متعلق به تمامی انسان‌ها هست؛ چرا که اندیشه‌ی امروزی ما ناشی از اجتماع و حاصل عقل جمعی جمعیت بشری‌ست؛ هرچند که عده‌یی قائل به تعلق اندیشه به مناطق خاصی هستند، مثلاً شرقیان را به عشق و احساس می‌ستایند و...

اما موضوع بحث و محور بحث این است که ما از شرق تا غرب با شباهت اندیشه روبه‌رو هستیم و چه بسیار اندیشه‌هایی که در شرق هزاران سال پیش بوده و همان اندیشه به گونه‌یی دیگر در غرب مطرح بوده که عده‌یی این شباهت اندیشه را از زمان هند و اروپایی‌ها و هند و ایرانی‌ها و جدا شدن اقوام بشری از یک‌دیگر می‌دانند، اما داستان اندیشه به گونه‌ی نوری می‌ماند که از یک منشور عبور می‌کند و تجلیات گوناگون پیدا می‌کند، در عین حال که تمام این اندیشه‌ها و نکاترات تجلی یک نور واحد و حقیقی و اصیل هستند. داستان مولوی بسیار زیبا بیانگر مطلب است؛ داستانی که چهار نفر انگور می‌خواستند و هر یک به زبانی می‌گفت و جنگ و جدل می‌کردند که حرف خود را به کرسی بنشانند و بسیار زیبا بیانگر شباهت اندیشه‌ها اما گوناگونی کلام و ظرف بیان را مطرح می‌کند، یا داستان دیگری که فیل در خانه‌ی تاریک بود نیز بسیار زیبا بیان‌کننده‌ی این مطلب است که تفاسیر افراد با یک‌دیگر تفاوت دارد، هرچند که در واقع همه یک چیز را می‌خواهند توصیف کنند.

در این‌جا ما به ذکر شباهت اندیشه‌یی نهان در کتاب **کلیله و دمنه** داستان پارسا مرد زاهد **کلیله و دمنه** که دزد لباسش را بردا با تفکرات سرخ‌پوستان یا کسی از زبان «دون‌خوان» و به نقل «کارلوس کاستاندا» می‌پردازیم:

«پارسا مرد» به دنبال پوستین دزدیده شده‌اش منزل به منزل می‌رود و در هر منزل با مسالهایی برخورد می‌کند در جایی عشق‌بازی دو جوان را می‌بیند و مُردن قواد را، در جایی دیگر بیرون رفتن شبانه کفشگر جهت عیش و ماجرای زن کفشگر با جوانی دیگر و نقش زن حجام در این میان و بازگشتن افتان و خیزان کفشگر و بی‌خبر از همه‌جا بردن بینی زن حجام در این میان.

آن‌چه که زاهد و پارسای ما در این میان انجام می‌دهد و نسبت به این وقایع عکس‌العمل نشان می‌دهد و نتیجه‌ی که در پایان داستان می‌گیرد، تشابه جالب‌توجهی با اندیشه‌ی کاستاندا دارد.

پارسا مرد کلیله در راه خود هر بار با مسالهایی برخورد می‌کند، اما اهمیت در این است که هر بار فقط برخورد می‌کند و بدون هیچ عکس‌العمل از آن عبور می‌کند؛ فقط نظاره‌گر است. (کلیله و دمنه، صص ۲۴ تا ۲۹)

و این مطلب با آن‌چه «کاستاندا» از «دون‌خوان» نقل می‌کند کاملاً مطابقت دارد و با اندیشه‌ی یک زاهد یا یک مسلمان، شباهتی ندارد، ولی شباهت با مطلب کاستاندا به‌خصوص «اهمیت خود را از دست‌دادن» بسیار است. پارسا مرد کلیله با داشتن این تفکر و تنها با دیدن و تاثیرپذیری حقایق مطالب را کشف می‌کند؛ مثلاً منزل اول که به خانه‌ی زن بدکار راه می‌یابد و عشق‌بازی‌های دو «برنایک» را می‌نگرد اگر هم‌چو زاهد بود با خود این‌گونه می‌اندیشد که آیا سخنش و عملش می‌تواند مانع گناه گردد یا نه و اگر می‌توانست مانع بشود دست به عمل می‌زد و یا با سخن پیش می‌رفت و به‌واسطه‌ی زبان مانع می‌آمد و گرنه که در دل با آن به مقابله می‌پرداخت (یعنی همان سه مرحله‌ی که از حضرت علی منقول است) و یا با خود می‌گفت که «الموت احب الی من النظره تغییر واجب»^۱ یا به یاد این گفته حضرت مسیح می‌افتاد که: «ایاکم و المنظر الی المعذورات فانها بذر الشهوات و بنات الفسق»^۲ یا با خود می‌گفت: اکنون وقت آزمایش من است که بدانم تا چه حد عظمت خدا در دل من جای کرده یا می‌گفت: «بپوش چشم خود را و نگاه مکن به جاهایی که خدا نهی کرده»^۳ و یا حداقل کاری که می‌کرد این بود که از خانه خارج شود ولی این چنین نیز نکرد بلکه کارهای آن کتیزک که «در جمال رشک عروسان خلد بود»^۴ یا آن «برنایک» را می‌نگرد و بدون هیچ تأثیری بر جای خویش نظاره‌گر است و آن‌گونه نیست که با خویش بگوید که نه من نگاه نمی‌کنم؛ بلکه تا آخر هم نگاه می‌کند و می‌بیند که «جزاء مقبل الأست الضراط»^۵ و هیچ ابایی ندارد از نگاه کردن؛ غفل ابصار نمی‌کند یا در محل بعدی وقتی که در ماجرای زن کفشگر و معشوق او، وساطت‌های زن حجام را می‌بیند باز هم در حال نگاه کردن است و دخالتی نمی‌کند تا در آخر صحنه و در محل اصل پا به میدان می‌گذارد و به بیان مواقع می‌پردازد، در حالی که در هر یک از این محل‌ها می‌توانست به وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بپردازد یا نه، به هر شکل از بودن در آن محل اعراض کند اما تمام این کارهایی که انجام داد و انجام نداد ما را بدین مطلب هدایت می‌کند که تشخیص مطرح زاهد در این جا در واقع یک فرد با عقاید هندویی و فلسفه‌ی هندی‌ست. فلسفه‌ی که بر عدم انفعال‌پذیری در مقابل مسائل گوناگون در اطراف ما و جهان بیرون اشارت دارد و

خصوصاً در اندیشه‌ی سرخ‌پوستان «باکی» این عدم انفعال بسیار جلوه دارد. در اندیشه‌ی کاستاندا روبه‌رو می‌شویم با این مطلب که «خود بزرگ‌بینی بزرگ‌ترین دشمن ماست» فکرش را بکن، چیزی که ما را ضعیف می‌کند، احساس رنجش نسبت به کردار و سوء‌کردار هم‌نوع ماست، خودبزرگ‌بینی ما سبب می‌شود که بیش‌تر ایام زندگی‌مان را از کسی رنجیده باشیم.^۶ و کاستاندا از افراد بصیر خویش نقل می‌کند که «بینندگان جدید توصیه می‌کنند که کوشش سالکان مبارز باید در جهت ریشه‌کن کردن خودبزرگ‌بینی باشد.»^۷ و برای رهایی از آن «شخص به تدبیر فوق‌العاده نیاز دارد»^۸ و «تنها چیزی‌ست که انرژی زیاد می‌گیرد به همین علت باید آن را از خود دور کنیم.»^۹

اکنون به مطلب دیگری از کاستاندا در مورد خاطراتش می‌پردازیم: کاستاندا از خاطراتش در زمان کودکی و بازی بیلباردش و برنده‌شدنش و شرط‌بندی‌هایی که بر روی او انجام می‌شود (جنبه‌ی فعال بی‌نهایت ص ۲۲۵-۲۰۹) و ماجراهای او با رییس باشگاه و قرار گرفتن در صحنه‌ی خطرناک، یک‌باره و غیرمنتظره، پدربزرگش که کاستاندا شک دارد از اوضاع باخبر باشد به یک منطقه‌ی بسیار دور اسباب‌کشی می‌کنند و «دون‌خوان» این‌گونه جواب می‌دهد: «او با خنده و شادی گفت: چه قدر بجا تنها اظهارنظری که می‌توانم بکنم این است که مبارزان مسافر با ضربات می‌چرخند. آن‌ها به هر کجا که ناگهان فرستاده شوند می‌روند. قدرت مبارزان مسافر در هشیار بودن است و در گرفتن حداکثر نتیجه از یک کنش و بالاتر از همه‌ی این‌ها قدرت آنان در دخالت نکردن است و وقایع یک نیرو و یک جاذبه‌ی مخصوص به‌خود را دارند و مسافران تنها مسافر هستند. همه‌چیز آن‌ها فقط برای چشمان‌شان است. به این ترتیب مسافران معنی هر واقعه‌ی را می‌سازند، بدون این‌که هرگز بپرسند چرا این‌طور شد و یا چرا آن‌طور شد.»^{۱۰} و همگی این عقاید با آن‌چه پارسا مرد کلیله انجام می‌دهد یکسان است. زیبایی دیگر داستان این است که شخصیت اصلی یک زاهد است شاید اگر یک عارف متدین بود، می‌گفت: «کار حال خود ببین و شرم دار» (مولوی) یا «هر که روشن دیده‌تر بیش‌تر دارد حیا» (سنایی) یا اگر یک زاهد بود که در بند شهوت بود می‌گفت:

گر امروز آتش شهوت بکشتی بی‌گمان رستی

و گرنه تف آن آتش تو را هیزم کند فردا^{۱۱}

و یا این مساله را به نفس نسبت می‌داد و می‌گفت: «نفس کافر را بکش مومن بباش.» (منطق‌الطیر) یا:

نفس را چون بت بسوز از شوق دوست

تا بسی گوهر فرو ریزد ز پوست

منطق‌الطیر

یا به قول مسیح اشاره می‌کرد که در کتب اسلامی آمده «ایاکم و النظر الی المعذور فانها بذر الشهوات و...»^{۱۲} و یا به قول امام صادق غصُ بصر بالاترین نعمت و غنیمت را می‌یافت.

البته ما در صدد ارزیابی و خوب و بد کردن و سبک و سنگین کردن اندیشه‌ها نیستیم، بلکه فقط طرح اندیشه‌ی و شهادت آن‌هاست.

در عرفان هم مسائل برتر از ظواهر امر گفته شده مثلاً اندیشه‌ی محرم و نامحرم را تا زمانی مطرح می‌کنند که فرد در وصال خدا نباشد و اسیر نفس و تعلقات باشد؛ ولی آن‌گاه که رها شد و همه‌ی هستی را تجلی خدا دید، دیگر زن و مردی مطرح نیست. «مرد و زن چون یک شود آن یک تویی.» (مولوی)

و در قرآن آمده که روح از مرد و زن بالاتر است و در حقیقت روح یکی است و تجلی عینی آن به شکل مرد و زن (مذکر و مؤنث) نمود پیدا کرده یا مجرای بایزید و یکی از زنان عارفه که پیش بایزید می‌رفت و شویش از این رفتن می‌پرسید! و زن در پاسخ شوهر می‌گفت: بایزید از این مسائل برتر است. اما یک‌بار که بایزید متوجه زیورهای زن می‌شود و از او می‌پرسد زن عارفه برخواسته و می‌گوید: اکنون وقت نشستن نیست. البته نمی‌خواهم این پارسا مرد کلیله را با مسائل عرفانی مرتبط بدانم و او را در حالت جذب می‌خوانم بلکه مطرح نمودن اندیشه‌هایی از این قبیل در عرفان مطرح بود. مسالهی اساسی در حکایت مطرح شده کلیله و دمنه مسالهی دیدن است که در یوگا هم به شکل هاله مطرح می‌شود و هاله‌درمانی از مسائل مطرح امروز است و در آموزش‌های «دون‌خوان» هم مطرح است.

در جایی دیگر «دون‌خوان» در آموزش رفع خودبزرگ‌بینی می‌گوید: «تو خودت را جدی می‌گیری، تو در خیال خودت وحشتناک مهمی.» لاف‌طبق نظری که خودت از خودت داری این‌طور است و این باید در تو عوض شود. تو آن قدر مهمی که به خودت اجازه می‌دهی وقتی اوضاع خلاف میل توست بگذاری و بروی. تو آن قدر مهمی که به نظرت طبیعی است که از همه چیز احساس ملال کنی، شاید گمان می‌کنی که این نشانه‌ی یک شخصیت قوی‌ست؟ نه مسخره است تو ضعیفی، خودپرستی.»^{۱۳}

در مقابل این اندیشه که چرا زاهد از آن محل‌ها خارج نشد و پارسا مرد کلیله در آخر به حقیقت رسید که نباید به دنبال آن دزد برود، هم‌چون این مطلب «تا هنگامی که تو مقتدر باشی که مهم‌ترین چیز عالم هستی، نخواهی توانست دنیای اطرافت را واقعاً دریایی. مانند اسیر خواهی بود با چشم‌بند فقط خود را خواهی دید جدا از همه‌ی عالم.»^{۱۴}

در آثار کاستاندا آن‌چه «دون‌خوان» در رابطه با دیدن مطرح می‌کند می‌توانید در این کتب و صفحات ببینید:

- کتاب جنبه‌ی فعال بی‌نهایت، صفحات ۱۰۳، ۱۷۴، ۲۰۹ و ۲۰۶ که در این مورد دیدن الیاف و حلقه‌ی دور پیوندگاه و تلالوی آگاهی در اطراف پیوندگاه مطرح می‌شود و در صفحات ۲۵۴-۲۵۳ در مورد دقت رویادیدن و تغییر پیوندگاه در خواب و دیدن هاله‌ی مشخص صحبت می‌کند.

- کتاب سفر به دیگر سو، صفحه‌ی ۷۰.
- کتاب هدیه‌ی عقاب، صفحات ۴۱، ۴۹، ۴۵، ۵۲، ۱۷۴، ۱۷۳، ۲۹۵

- آتش درون، صفحات: صفحه‌ی ۱۵ در رابطه با مثل بینندگان جدید؛ ۱۸ و ۱۹ بحث آگاهی سمت چپ و مساله دیدن و حرکت کردن پیوندگاه و مطرح شدن اولین دقت و این‌که هیچ

رابطه‌ی با عقل ندارد و فقط با اصل دیدن دارد، ص ۷۰.
- آموزش‌های دون‌خوان، صفحات: ص ۴۳ که در مسالهی دیدن همزاد و ایجاد آن به‌واسطه‌ی آئینه و آب مطرح است، ص ۴۴ دیدن اشیاء به شکل دیگر مطرح می‌شود.

در مورد خودبزرگ‌بینی و احساس رنجش ناشی از آن در مورد رفتار دیگران می‌توان مراجعه کرد به:

- آتش درون، ص ۲۲

- چرخ زمان، ص ۲۳

در مورد مهم دانستن خود و احساساتی بودن و عملکرد براساس این‌که فرد خود را مهم بداند که در دسرهای زیادی ایجاد می‌کند در کتاب جنبه‌ی فعال بی‌نهایت، ص ۱۸۷. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مصباح‌الشریعه، صص ۹ تا ۱۱، منقول از حضرت یحیی ۲- همان جا. ۳- شرح مصباح‌الشریعه، ص ۹۶. ۴- کلیله و دمنه، ص ۷۵، سطر ۴ و ۵. ۵- همان، ص ۷۶، سطر سوم. ۶- آتش درون، ص ۲۲.
- ۷- آتش درون، ص ۲۲. ۸- آتش درون، ص ۲۴. ۹- آتش درون، ص ۲۵.
- ۱۰- جنبه‌ی فعال بی‌نهایت، ص ۲۲۵. ۱۱- انسان آرمانی، ص ۲۸. ۱۲- مصباح‌الشریعه، ص ۱۰. ۱۳- سفر به دیگر سو، ص ۲۵. ۱۴- سفر به دیگر سو، ص ۳۷.

منابع

- ۱- آتش درون، کارلوس کاستاندا، برگردان: مهران کندری، مسعود کاظمی، انتشارات میترا.
- ۲- آموزش‌های دون‌خوان، کارلوس کاستاندا، برگردان: مهران کندری، انتشارات میترا.
- ۳- انسان آرمانی کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، دکتر حسین رزمجو، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۴- جنبه‌ی فعال بی‌نهایت، کارلوس کاستاندا، انتشارات میترا.
- ۵- چرخ زمان، کارلوس کاستاندا، برگردان: مهران کندری، انتشارات میترا.
- ۶- سفر به دیگر سو، کارلوس کاستاندا، برگردان: دل‌آرا قهرمان، انتشارات میترا، چاپ یازدهم تابستان ۱۳۷۸. ۷- شرح مصباح‌الشریعه.
- ۸- کلیله و دمنه، ترجمه‌ی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۴.
- ۹- مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین مولوی، تصحیح قوام‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، چاپ ۱۳۷۵.
- ۱۰- مصباح‌الشریعه. ۱۱- منطق‌الطیر، عطار نیشابوری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۷.
- ۱۲- هدیه‌ی عقاب، کارلوس کاستاندا، برگردان: مهران کندری، مسعود کاظمی، انتشارات میترا.

تلخیص تذکره‌های فارسی

استاد حسین آهی مزده دادند که شاعر و پژوهشگر معاصر پرویز بیگی حبیب‌آبادی (متولد ۱۳۳۳)، طرحی برای بازنویسی تذکره‌های فارسی معتبر موجود در دست دارد. وی تاکنون تذکره‌های نصرآبادی و سام میرزا صفوی را، تفرقه، تلخیص و تهذیب کرده است که از سوی انتشارات امیرکبیر در قطع جیبی - به سرمایه‌ی انتشارات کتاب‌های جیبی - چاپ شده‌اند.